جلسه 1742

یکشنبه 19/03/98

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که کسی که دارای ملکه استنباط هست یعنی ولو بالفعل استنباط حکم شرعی نکرده ولکن قوه قریبه به فعل دارد نه قوه بعیده که فرد مستعدی است سالها درس خوانده، قوه بعیده دارد یعنی اگر اصول را دوره کند می فهمد، قواعد رجالیه را برسی کند می فهمد، قواعد فقهیه را بررسی کند می فهمد، و به دنبال آن متمکن از استنباط خواهد بود. این قوه بعیده بر استنباط هست. مقصود از کسی که دارای ملکه استنباط هست این هست که قوه قریبه دارد. مثل کسانی که اتخاذ رأی کرده اند در مقدمات مثل مسائل علم اصول و مسائل علم رجال، و یا با مراجعه مختصر می توانند اتخاذ رأی قطعی بکنند، اینها که قوه قریبه به فعل دارند که استنباط حکم شرعی بکنند آیا جائز است که تقلید بکنند یا جائز نیست. که عرض کردیم مشهور گفتند جائز نیست، مرحوم آقای تبریزی به استناد اطلاق روایات فرمودند جائز است اینها تقلید بکنند. آقای سیستانی فرموده اند اگر منابع استنباط نزد آنها هست و بدون حرج متمکن از استنباط هستند، سیره عقلائیه نداریم بر جواز تقلید در مورد اینها. اما اگر منابع استنباط فعلا پیششان نیست، در جائی هستند در سفر هستند که فعلا منابع استنباط و کتب مورد نیاز در استنباط پیششان نیست. و یا اگر منابع استنباط نزدشان هست استنباط بر آنها حرجی است. سیره عقلائیه بر این است که اینها می توانند رجوع بکنند به فتوای مجتهد دیگر و از او تقلید کنند. در میان عقلاء این مرسوم هست که افرادی که خودشان خبره هستند ولی بالفعل در این موضوع مورد ابتلاء منابع اعمال خبرویت نزد آنها فراهم نیست یا بر آنها حرجی هست إعمال خبرویت، رجوع می کنند به نظر خبره دیگر.

که ما اشکال کردیم.

آقای سیستانی فرموده اند: من دلیلم سیره عقلائیه است نه استصحاب. چرا؟ فرموده اند: استصحاب بکنیم که این آقا که قبلا ملکه استنباط نداشت جائز بود بر او تقلید کردن پس الان هم جائز است تقلید کردن، اولا اخص از مدعا است. ممکن است آن مجتهدی که جائز بود این آقا از او تقلید بکند قبل از اینکه این آقا دارای ملکه استنباط بشود فوت کرده. و الان اگر بخواهد این واجد ملکه استنباط تقلید کند باید برود سراغ یک مجتهدی که جدید هست. در اینجا که نمی شود استصحاب کرد جواز تقلید را بر این واجد ملکه استنباط. از آن مجتهد اول جائز بود تقلید کند که او فوت کرده. از این مجتهد جدید جائز بود تقلید کند، که این حالت سابقه متیقنه ندارد.

که به نظر ما جواب این است که ما مستصحبمان قضیه حقیقیه است. ما استصحاب می کنیم جواز تقلید از مجتهد را به نحو قضیه حقیقیه. کاری نداریم که این مجتهد زید است یا عمرو است. ما استصحاب نمی کنیم جواز تقلید از این مجتهد معین را. ما می گوئیم این آقا قبلا که فاقد ملکه استنباط بود فتوای فقیه در حق او حجت بود. و بر او جائز بود تقلید از فقیه به نحو قضیه حقیقیه. و این حکم شرعی کلی را استصحاب می کنیم در حق این شخص.

وحجیت فتوی که استصحاب می کنیم فرع بر تقلید نیست، که بگوئیم این آقا قبلا تقلید نکرده بود. تقلید نکرده بود این شخص ولکن فتوای فقیه در حق او قبلا حجت بود، تقلید کرده بود یا نکرده بود کاری نداریم. به نحو قضیه حقیقیه فتوای فقیه در حق این شخص قبل از اینکه درس بخواند حجت بود، استصحاب می گوید هنوز هم حجت است.

و اما این اشکال دوم آقای سیستانی که شبیه اشکال شیخ انصاری است که فرموده اند شک در بقاء موضوع داریم. چون موضوع جواز تقلید ممکن است فاقد ملکه استنباط باشد که الان دیگر این واجد ملکه استنباط است.

این را جوابش را دیروز عرض کردیم که کما اینکه خود آقای سیستانی هم قبول دارند در استصحاب موضوع به نظر عرف را باید ببینیم باقی هست یا باقی نیست نه موضوع به لسان دلیل را. در لسان دلیل گفته اند الماء المتغیر نجس، این آب هم الان متغیر نیست، آیا این مانع از استصحاب نجاست این آب هست؟ نه. کسی که استصحاب در شبهات حکمیه را قبول دارد مثل آقای سیستانی، می گوید این آب دیروز نجس بود، تغیر حیثیت تعلیلیه است برای عروض نجاست بر ذات این ماء به نظر عرف. ولو شارع در لسان دلیل بگوید الماء المتغیر نجس، ولکن عرف می گوید این آب دیروز نجس بود چون متغیر بود و احتمال می دهیم که هنوز هم بعد از زوال تغیر توسط تابش خورشید و یا سردی هوا هنوز هم نجس باشد. استصحاب می کنیم که هنوز هم نجس است.

اینجا هم همینطور است. ولو شارع گفته باشد که العاجز عن الاستنباط یجوز له التقلید، ولکن عرف اشاره می کند به این شخص، می گوید بر این آقا دیروز جائز بود تقلید، چون دیروز عاجز بود از استنباط، امروز تحصیلاتش به جائی رسیده که قادر بر استنباط است، شک می کنیم که هنوز هم جائز است بر او تقلید یا نه، استصحاب می کنیم بقاء جواز تقلید را.

فقط اشکال این استصحاب این است که استصحاب در شبهات حکمیه را ما وفاقا للسید الخوئی وخلافا للمشهور نپذیرفتیم.

تجزی در اجتهاد

بحث دیگر که در اینجا مطرح است این است که آیا تجزی در اجتهاد ممکن هست یا ممکن نیست.

بزرگان تقسیم کرده اند اجتهاد را به اجتهاد مطلق و اجتهاد متجزی. گفته اند اجتهاد مطلق عبارت است از قدرت بر استنباط جمیع احکام. و اجتهاد متجزی عبارت است از قدرت بر استنباط بعض احکام.

بر این تعریف ایراد گرفته شده است، اشکال این است که گفته شده است: شما بزرگانی مثل محقق حلی، علامه حلی، شهید اول و ثانی که شکی در اجتهاد مطلق آنها نیست را در نظر بگیرید، اینها هم گاهی در فقه دچار تردید می شوند در یک حکم شرعی. ولذا در شرایع گاهی می فرماید فیه وجهان، فیه تردد، که امروز اصطلاحش این است که می گویند احتیاط واجب. احتیاط واجب همه جا ناشی از عدم فحص تام نیست. بله برخی از احتیاط های واجب ناشی است از عدم فحص تام توسط این مجتهد.

گاهی هم ناشی است از عدم اراده فتوی. با اینکه نظرش مشخص است. نظر فقهی دارد نمی خواهد ابراز نظر بکند. مثل مواردی که مرحوم آقای خوئی ره می فرمود حکم مسأله این است ولکن ما بخاطر رعایت فتوای مشهور احتیاط واجب می کنیم. گاهی تعبیر می کنند بخاطر تسهیل امر بر مقلدین احتیاط واجب می کنیم که بتوانند به غیر رجوع کنند. که آیا جائز است در این سنخ از احتیاط های واجب رجوع به غیر با اینکه فقیه اعلم تخطئه می کند در مقام بحث نظر غیر را، آیا رجوع به غیر در این احتیاط وجوبی جائز است یا جائز نیست، این بحثش بعدا می آید.

ولکن فقیه در این دو مورد از احتیاط واجب قصوری ندارد. در یک مورد فحص تام نکرده، در مورد دوم فحص تام کرده نظر دارد ابراز نظر نمی کند.

اما مورد سومی هم هست که واقعا این فقیه به نظر قطعی نمی رسد. چرا؟ برای اینکه چه بسا در یک مسأله جهات مختلف را که حساب می کند دچار تحیر می شود. محقق همدانی در بحث اینکه المتنجس منجس ولو مع الف واسطة که مشهور قائلند فرموده است: الحکم عندی موقع تحیر و تردد. محقق همدانی کسی که مرحوم آقای خوئی با عظمت از او یاد می کند و می گوید چه مواردی بوده است که محقق همدانی مشکل بحث را حل کرد. محقق همدانی در بحث منجسیت متنجس می فرماید: الحکم عندی موقع تحیر و تردد. پس پیش می آید که فقیه بزرگی مثل محقق همدانی هم در یک بحث می گوید من دچار تردد هستم، بخاطر اینکه جوانب مختلف بحث را می بیند.

اینکه صاحب کفایه فرموده است که اینها در تشخیص حکم واقعی دچار تردد بوده اند، و الا تشخیص وظیفه فعلیه می داده اند. بالاخره وظیفه فعلیه که اصل عملی چیست برائت است یا اشتغال، در این تردید نداشتند. تردید این مجتهدهای مطلق احیانا تردید در تشخیص حکم واقعی بود. مجتهد مطلق ممکن است در تشخیص حکم واقعی گاهی دچار تردید بشود، مهم این است که در تشخیص وظیفه فعلیه دچار تردید نمی شدند.

اقول: انصافا این درست نیست. گاهی در تشخیص وظیفه فعلیه دچار تردید می شدند. بله اینکه آخرش می شود شبهه حکمیه قبل الفحص که مجرای قاعده اشتغال است یا می شود شبهه حکمیه بعد الفحص که مجرای برائت است، اینکه مجتهدهای متجزی هم می فهمند. اینکه نیاز به استفراغ وسع ندارد در این مسأله فقهیه. شما استفراغ وسع هم نکنید وظیفه فعلیه تان مشخص است. اگر شبهه حکمیه قبل الفحص است باید احتیاط کنید، اگر بعد الفحص است برائت دارد. اینکه استفراغ وسع نیست. آن حکمی که فقیه استفراغ وسع می کند تا آن را استنباط کند، این درست نیست بگوئیم که دچار تردید بودند در حکم واقعی آن، ولکن حکم فعلی را استفراغ وسع کرده بودند و استنباط کرده بودند. نخیر، آن حکمی که نیاز به اعمال اجتهاد و استفراغ وسع دارد واقعا در آن دچار تردید شده بودند. تردیدها گاهی ناشی از احاطه به مطالب بیشتر است. افرادی که سطح اطلاعاتشان محدود است خیلی از مواقع زودتر تصمیم می گیرند و زودتر به نتیجه می رسند. افراد با اطلاعات بیشتر تهافت ها را می بینند، نتائج هر حکمی را به آن توجه دارند دچار تحیر می شوند.

ولذا به نظر ما جواب از این اشکال منحصر به این هست که بگوئیم: مجتهد مطلق کسی است که توانائی علمی اش در حد متعارف باشد در مسائل شرعی. لا تقلّ خبرویته عن المتعارف فی جمیع المسائل. خبرویت این مجتهد در تک تک مسائل فقهی از حد متعارف کمتر نیست. ولو در برخی از مسائل بخاطر نتائج غریبه و غیر قابل التزام یک مطلب دچار تردید و تحیر شده است، اما خبرویتش کمتر از افراد متعارف نیست.

پس یا باید بگوئیم المجتهد المطلق من لا تقل خبرویته عن الحد المتعارف لاهل الخبرة فی جمیع المسائل، یا باید بگوئیم المجتهد المطلق من له قدرة الاستنباط فی جلّ المسائل.

طبعا اجتهاد مطلق در هر زمان مختلف است. اینکه فردی امروز بگوید اطلاعات من در علم اصول در حد معالم هست مگر آنها چه چیزی داشتند که من ندارم، نه این درست نیست. آنها مثل پزشک زمان قدیم می مانند. شخصی بیاید در حد پزشکی زمان شیخ الرئیس بگوید من تخصص دارم امروز مصداق اهل خبره در طب نیست، با توجه به اینکه مطالب مورد نیاز بیشتر شده است. در فقه هم همین است، در اصول هم همین است. با توجه به سعه استدلالات، سعه مسائل و سعه شبهات. بله فقیه در زمان شیخ طوسی اگر به همان حد بماند جوابگوی این مباحث نیست، طبعا مصداق فقیه در زمان حاضر نخواهد بود.

والا فقاهت در زمان ائمه علیهم السلام قطعا وجود داشته است. کشی می گوید اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عن جماعة و اقروا لهم بالفقه و العلم. 18 نفر را ذکر می کند و بعد می گوید وقالوا افقه الاولین والآخرین زرارة. آنها هم فقهاء بودند اما نیاز موارد مورد نیاز در اینکه شخص فقیه بشود آن روز محدود بود.

پس ما مجتهد مطلق داریم، ولکن معنای مجتهد مطلق این نیست که در هیچ مسأله ای دچار تحیر و تردد نشود. نه این نیست.

اما راجع به مجتهد متجزی. مجتهد متجزی بحث است که اصلا اجتهاد متجزی ممکن هست یا ممکن نیست.

دو اشکال شده است راجع به امکان اجتهاد متجزی:

اشکال اول: این است که گفته اند ملکه امر بسیط است. ملکه شجاعت یا هست یا نیست. ملکه استنباط یا هست یا نیست. نمی شود بگوئیم زید نصف ملکه شجاعت را دارد. یا ملکه شجاعت دارد یا ندارد. همینطور نمی توانیم بگوئیم زید نصف ملکه استنباط را دارد، یا ملکه استنباط دارد یا ندارد.

این اشکال را جواب داده اند که ملکه از امور مشککه است شدت و ضعف دارد. ملکه شجاعت گاهی ملکه شدیده شجاعت است می شود رستم، گاهی ملکه ضعیفه شجاعت است می شود سرباز گمنام. ملکه سخاوت، گاهی شدیده است می شود حاتم طائی، گاهی ضعیفه است مثل خیلی ها. ملکه استنباط هم همینطور است، گاهی ملکه شدیده است و گاهی ملکه ضعیفه است. ملکه شدیده استنباط می شود مجتهد مطلق، که او هم دارای مراتب است که مرتبه اشدش می شود مجتهد مطلق اعلم، و گاهی هم ملکه ضعیفه است که می شود مجتهد متجزی یا مجتهد مطلق ضعیف.

اقول: به نظر ما درست است که ملکه شدت و ضعف دارد، اما بهتر بود که اینجور جواب داده بشود که ملکه استنباط به لحاظ موارد استنباط متعدد می شود. ملکه استنباط این حکم شرعی، ملکه استنباط آن حکم شرعی، چرا متعدد نباشد. مثل ریاضی دان. کسانی که قدرت بر حل مسائل ریاضی دارند، اینها به لحاظ موارد مختلف مسائل ریاضی ملکه شان متعدد است. یکی ملکه حل این مسأله ریاضی را دارد، یکی ملکه حل آن مسأله دیگر ریاضی را دارد، چون مسائل ریاضی هم متنوع است و هم پیچیدگی های بعض مسائل ریاضی بیشتر است. ولذا افرادی هستند ملکه استنباط مسائل ریاضی آسان را دارند. افرادی هستند ملکه حل مسائل ریاضی را ولو پیچیده آن را دارند. مجتهد متجزی هم اینطور است که ملکه استنباط مسائل آسان را دارد. یک مقدار که مسأله سخت بشود دیگر می بینیم نمی تواند از پس آن بربیاید.

صاحب کفایه اینجا فرموده اصلا نگوئید که اجتهاد متجزی ممکن است یا ممکن نیست، قطعا ممکن است، بلکه هر مجتهد مطلقی یک زمانی مجتهد متجزی بوده است. والا طفره لازم می آید. دیروز ملکه اجتهاد نداشت امروز صبح برخواست ملکه اجتهاد مطلق پیدا کرد. این نمی شود. این طفره است. شیئا فشیئا افراد مجتهد مطلق می شوند. پس در یک فتره ای باید مجتهد متجزی باشند.

اقول: عادتا همین است که صاحب کفایه فرموده است. تعبیر اینکه طفره لازم می آید و طفره محال است این تعبیر جالبی نیست. چون از نظر عقلی مشکل ندارد. طلبه ای متوسل شده است به اهل بیت ناگهان به اعجاز ابواب فقه بر او باز شده است. دیروز مطالب درس را نمی فهمیده مثل شاگرد شیخ انصاری، بعد باز کردند بر او ابواب اجتهاد را، فردا آمد شروع کرد اشکال کردن. این م شود طفره لازم نمی آید. پس عقلا مشکل ندارد عادتا اینطور نیست. عقلا مشکل ندارد چون تا حالا ملکه نداشت الان ملکه شدیده و مطلقه دارد نسبت به استنباط احکام. مثل سایر ملکات. دیروز اصلا ملکه شجاعت نداشت امروز شده دارای ملکه شدیده و مطلقه شجاعت. امکان عقلی دارد. ولی در ملکه استنباط چون نیاز به تجربه و تحصیل دارد عادتا همینجور است که صاحب کفایه فرموده است.

اشکال دوم به اجتهاد متجزی: اشکالی است که صاحب مباحث الاصول مطرح کرده است. فرموده اند ابواب فقه به هم مرتبط است. احادیثش به هم مرتبط است. کسی که توان استنباط جمیع احکام را ندارد اصلا نمی تواند اطمینان پیدا کند به فهم خودش در بعض مسائل. از کجا آن مسائلی را که نتوانسته است استنباط بکند تأثیر نداشته باشد در فهم این مسائلی که می خواهد استنباط بکند؟. ما در ابواب فقهیه می بینیم گاهی یک بحثی در یک باب دیگری است تأثیر گذار هست در ابواب دیگر فقه.

اقول: جواب این اشکال این است که این ربطی به اجتهاد متجزی ندارد. مجتهد مطلق هم می گوید استنباط بعض احکام نمی تواند بکند مگر با مراجعه جمیع موارد روایات و ابواب. چون شاید در ابواب دیگر یک مسأله ای باشد یا یک روایتی باشد فهم او تأثیر بگذارد در استنباط این حکم شرعی که الان به دنبال استنباط آن هست.

وجواب از این اشکال این است که گاهی انسان احتمال نمی دهد که در برخی از ابواب یک مسأله ای هست یک روایتی هست که اگر او را می دید و بررسی می کرد راجع به این مسأله نظرش عوض می شد. مثلا بحث هلال، آیا دیدن ماه در یک شهر کافی است برای شهرهای دیگر که در بعض شب با آن شهر بلد رؤیت مشترک هستند یا کافی نیست و باید در شهر خود مکلف قابل رؤیت باشد. می خواهد استنباط کند این مسأله فقهیه را. حالا مراجعه به روایات حدود و قصاص ودیات نکرده، چون احتمال نمی دهد که در روایات آن ابواب و مباحث و مسائل آن ابواب چیزی باشد که در بحث هلال تأثیر گذار باشد. عملا هم همینطور است دیگر، همه ابواب را که بزرگان نمی بینند در هنگام اعمال اجتهاد و فتوی.

بله اگر انسان احتمال بدهد که با فحص بیشتر روایات بیشتری پیدا کند فروع بیشتری را اگر بررسی کند در جمع بندی کلی اش از یک مسأله تأثیرگذار باشد حتما باید این راه را دنبال کند. ما گاهی یک مطلب را می خواهیم پیدا کنیم، در باب خودش نیست. آیا زنی که می ترسد که حامله شده باشد حق دارد که داروئی بخورد که موجب سقط جنین احتمالی می شود یا حق ندارد؟ خب این روایتش در باب حیض است. مناسب است که روایت در ابواب جنایات و دیات باشد. در باب حیض است که جاریه ای اخّرت الطمث، از زمان عادتش گذشته و خون ندیده، مولای او به او دوائی می دهد تا او جنین احتمالی اش را سقط کند چون خوف حامله شدنش هست، حضرت فرمود این جائز نیست. در ابواب حیض است.

این هست، ولذا اگر احتمال بدهیم در غیر این باب یک حدیثی است یا یک فرعی است که آن حدیث یا فرع را ببینیم در نظر فقهی ما در این بحث تأثیرگذار باشد حتما باید دنبال کنیم. اما احتمالش باید عقلائی باشد. خیلی از موارد احتمالش عقلائی نیست، ولذا هیچ لطمه ای به مقام استنباط نمی زند.

این راجع به امکان تجزی در اجتهاد و وقوع اجتهاد متجزی هست.

اما این مجتهد متجزی وقتی به نظر قطعی رسید ببینیم آیا فتوای او حجت است یا نه. آقای خوئی ره فرموده برای خودش حجت است برای دیگران حجت نیست. چون مجتهد متجزی مصداق فقیه بقول مطلق نیست. ولذا در مرجع اجتهاد مطلق شرط است. تأمل بفرمائید انشاءالله تا فردا.